روزنامه شرق

به انگیزه اجرای دوباره «ماتریوشکا» در تماشاخانه «پالیز»

رستم است و یک دست اسلحه

عکس: ایران تئاتر

وحید عمرانی
عضو کانون ملی منتقدان تئاتر

ماتریوشکا نمایشی است تک‌نفره که در آن شاهد یک تک‌گویی صددقیقه‌ای از بازیگری واحد (پارسا پیروزفر) هستیم. تک‌گویی را در نمایش؛ مونولوگ می‌نامند که یکی از شگردهای ادبیات داستانی و هنرهای نمایشی به شمار می‌رود. در این شیوه شخصیت داستان صحبت‌های خود را به‌تنهایی در خطاب با خودش یا مخاطبان مطرح می‌کند. مونولوگ واژه‌ای فرانسوی است که در برابر دیالوگ قرار می‌گیرد. این شیوه انواع گوناگونی دارد که شامل تک‌گویی ساده، تک‌گویی نمایشی، حدیث نفس و تک‌گویی درونی می‌شود. این شیوه نمایشی از اواخر قرن نوزدهم در نمایش‌نامه‌نویسی و داستان‌نویسی متداول شده است و در تقسیم‌بندی مکاتب ادبی در دسته ادبیات اکسپرسیونیستی و نئواکسپرسیونیستی قرار می‌گیرد. در نمایش «ماتریوشکا» مونولوگ به معنی کامل و همیشگی آن وجود ندارد، بلکه بازیگر به‌تنهایی خود را در قالب شخصیت‌های متعدد داستانی قرار داده و در بین آنها دیالوگ برقرار می‌کند. بیشتر می‌توان گفت با یک مونودرام مواجه هستیم. پیروزفر با تغییر ژست جسمانی، صدا، حس، نوع حرکت‌کردن، گذاشتن یا برداشتن عینک، جابه‌جایی فیزیکی، میمیک، اضافه‌کردن وسایل صحنه‌ای جزئی و انجام فضاسازی‌ها شخصیت‌های مختلفی را (بیش از ۱۵ شخصیت) برای تماشاگر به نمایش می‌گذارد و داستان را در بین آنها به جریان می‌اندازد. این نمایش هشت اپیزود کوتاه دارد که براساس داستان‌های کوتاه «آنتوان چخوف»، نویسنده بزرگ قرن نوزدهم روسیه، نوشته شده‌اند. پس از چخوف در قرن بیستم «نیل سایمون»، نمایش‌نامه‌نویس و فیلم‌نامه‌نویس شهیر آمریکایی، براساس داستان‌های کوتاه او نمایش‌نامه‌ای کمدی با نام «پزشک نازنین» را نوشت و منتشر کرد که در دهه ۸۰ ایران دو ترجمه از آن به فارسی انجام شد و به چاپ رسید؛ ترجمه‌های آهو خردمند و شهرام زرگر که اولی در نشر نی و دومی از طریق نشر نیلا منتشر شدند.

پیروزفر در متن ماتریوشکا هم به داستان‌های کوتاه چخوف و هم به کار نیل سایمون نظر داشته و البته با ایجاد تغییراتی در متن آن را به نگارش درآورده است که این تغییرات شامل اِعمال پاره‌ای دراماتورژی‌ها و همچنین ایجاد ربطی واضح در بین این داستان‌هاست. او با استفاده از وحدت زمان و مکان چنین نشان می‌دهد که این داستان‌ها همه در یک دهکده کوچک خارج از مسکو اتفاق می‌افتند؛ مکانی از جنس مکان نمایش‌نامه‌های چخوف که همیشه جایی دور از شهرهای بزرگ و نقطه‌ای خلوت و کوچک و نسبتا روستایی را برای وقوع اتفاقات داستان خود انتخاب می‌کرد. واژه «ماتریوشکا» از نظر مفهوم تحت‌اللفظی، نام گونه‌ای از عروسک‌های چوبی و توخالی روسی است. این عروسک‌ها معمولا به صورت هفت عروسک در همدیگر هستند که از کوچک به بزرگ در دل یکدیگر قرار می‌گیرند. هر کدام از این عروسک‌ها که گشوده شود عروسک کوچک‌تری از درون آن بیرون می‌آید. برگزیدن این نام از سوی نویسنده برای این نمایش‌نامه به شباهت با ساختار داستانی آن بازمی‌گردد. یعنی مانند عروسک‌های ماتریوشکا در این متن نیز داستانی از دل داستان دیگر زاده می‌شود و به نمایش درمی‌آید. این ویژگی در طراحی خوب پوستر و بروشور این نمایش نیز لحاظ شده به طوری که فردی را در دل فردی دیگر مشاهده می‌کنیم.

از آنجا که چخوف خود از بزرگ‌ترین نمایش‌نامه‌نویسان عالم تئاتر در همه دوران‌هاست، داستان‌های کوتاهش نیز بسیار مایه‌های تئاتری دارد و از لحاظ گوناگون قابلیت تبدیل به نمایش‌نامه را در آنها مشاهده می‌کنیم. شخصیت‌های متناقض و پارادوکسیکال، کمدی‌های موقعیت، طنز در کلام، ساختار منسجم و موارد بسیار دیگری موجب می‌شوند تا خصایص دراماتیک داستان‌های کوتاه او تقویت شود و به‌راحتی با ایجاد تغییرهایی اصولی به نمایش‌نامه‌هایی کوتاه و شیرین مبدل شوند؛ اتفاقی که ابتدا به دست نیل سایمون آمریکایی و هم‌اکنون از سوی هنرمندی ایرانی صورت واقع به خود یافته است. می‌توان گفت که پیروزفر در نگارش این متن، داستان‌های کوتاه چخوف و تجربه موفق قبلی نیل سایمون را به‌گونه‌ای مال خود کرده و با توجه به توانایی‌هایی که دارد آن را شخصی‌سازی کرده است تا به بهترین نحو از عهده ایفای ظرایف و دقایقش برآید.

در این نمایش همه‌چیز در نهایت سادگی خود برگزار می‌شود. طراحی صحنه، طراحی نور، طراحی لباس، میزانسن‌ها و همچنین جنس بازیگری بسیار ساده‌اند اما در حد کفایت. بازی پیروزفر به دور از هرگونه لودگی یا اغراق انجام می‌پذیرد. کمدی نرم و ظریفی که از بازی او به آرامی زاده می‌شود، ناشی از یک بازی درست و به‌اندازه است که البته پشت‌گرمی از متن‌هایی با عصاره‌ای قوی از چخوف دارد. این عصاره بسیار به کار پیروزفر می‌آید و در هر اپیزود که پس از آن مخاطب گمان می‌کند که دیگر خسته‌کننده خواهد شد، داستانی نو پدید می‌آید که اگر بهتر از قبلی نباشد چیزی هم کم از آن ندارد و مجددا ذهن را درگیر و مشغول تماشا نگاه می‌دارد.

پیروزفر در نگارش این متن، داستان‌های کوتاه چخوف و تجربه موفق قبلی نیل سایمون را به‌گونه‌ای مال خود کرده و با توجه به توانایی‌هایی که دارد آن را شخصی‌سازی کرده است تا به بهترین نحو از عهده ایفای ظرایف و دقایقش برآید. در این نمایش همه‌چیز در نهایت سادگی خود برگزار می‌شود. طراحی صحنه، طراحی نور، طراحی لباس، میزانسن‌ها و همچنین جنس بازیگری بسیار ساده‌اند اما در حد کفایت

شخصیت‌های چخوف و مسائل آنان مانند شکسپیر شامل مرور زمان نمی‌شوند؛ زیرا مسائل و مفاهیم اساسی بشری را با خود حمل می‌کنند که برای همگی انسان‌ها و در همه دوران‌ها وجود و بروز دارد و تا هر زمان که بشر بر این کره خاکی حیات داشته باشد، با این موارد روبه‌روست. این خصیصه‌ها بسیار به کار خالق اثر آمده و موجب می‌شوند که تنها با حضور یک بازیگر و زمان طولانی صددقیقه‌ای نمایش موجبات ملال و انقطاع حسی از صحنه برای تماشاگر به وجود نیاید. به‌کارگیری طراحی و ریزه‌کاری‌هایی از قبیل مشارکت بازیگر در تنظیم نور صحنه (از طریق کم و زیادکردن نور چراغ مطالعه) به نحوی که داستان نمایش با مبحث فنی تعویض صحنه‌ها ممزوج شود نیز بر جذابیت‌های اجرائی این نمایش افزوده است.

البته باید گفت در طراحی برخی از شخصیت‌ها به‌ویژه افراد کهن‌سال، قدری شباهت در کار پیروزفر به وجود آمده که کمی کارش را دچار تکرار می‌کند. بهتر این می‌بود که در این موارد تفاوت‌های بیشتری در ژست و همچنین صدا یا ریتم گفتاری ایجاد می‌شد که کمی این شخصیت‌ها بیشتر از یکدیگر قابلیت تمیز و تفکیک می‌یافتند. ریتم و سرعت روایت نیز اندکی کند به نظر می‌رسد که اگر بر طراحی آن از این منظر نیز توجه بیشتری مبذول می‌شد، هم توجه بیشتری را به خود معطوف می‌داشت و هم مقداری از زمان طولانی نمایش کاسته می‌شد، در نتیجه تأثیرگذاری بیشتری را نیز شاهد می‌بودیم. از اینها گذشته پیروزفر با شناخت لازم و کافی که از جنس کمدی چخوف به دست آورده، شخصیت‌های نمایش خود را به‌درستی تحلیل کرده و خصوصیات درونی آنها را بیرونی می‌کند، به طوری که مخاطب او را در همه نقش‌ها پذیرفته و باورش می‌کند.

مونولوگ و مونودرام برای هر بازیگر به مثابه یک کارزار بازیگری است. در این شیوه نمایشی بر مبنای آن ضرب‌المثل معروف «رستم است و یک دست اسلحه» بازیگر نیز دیگر تنها خودش است و خودش و جز تکیه بر توانایی‌های ذاتی و اکتسابی خویشتن دستاویز دیگری برای ارائه نداشته، ناگزیر است تا هر آنچه دارد رو کند چنان‌که هر شب در تماشاخانه پالیز شاهدیم که در یک‌سو یک تن قرار می‌گیرد و در سوی دیگر حدود ۳۰۰ تن. نگاه تمامی آن ۳۰۰ نفر به یک نفر دوخته شده آن هم برای صد دقیقه، حال او چه باید بکند تا بتواند به تنهایی تداوم این نگاه‌ها را حفظ کند و مانع از قطع ارتباطشان با چنان صحنه خلوت و بی‌چیزی شود؟ اینجاست که سختی و صعوبت این جنس از نمایش، چنگ و دندان خود را می‌نمایاند.

اگرچه در این شیوه نمایشی امکان آن هست که با بهره‌گیری از صحنه‌آرایی‌های آنچنانی، استفاده از تکنولوژی‌های روز و ایجاد جلوه‌های ویژه، موسیقی‌های متنوع، تردستی‌های فنی و مواردی از این دست، جذابیت‌هایی را به منظور مدد به تک‌بازیگر تئاتر ایجاد کرد، اما پیروزفر حتی تمامی این امکانات را نیز به کناری گذاشته و از هیچ‌کدام بهره‌ای نمی‌برد. همه‌چیز ساده و در نهایت اختصار است چنان‌که یک میز، صندلی، چراغ و رخت‌آویز بیشتر بر صحنه وجود ندارد و موسیقی نیز یک آهنگ طنزآلود روسی است که از تنوع و دگرگونی چندانی هم برخوردار نیست. به‌راستی پیروزفر جز یک دست اسلحه برای خود چیز دیگری باقی نگذاشته که آن هم تکیه بر توانایی‌های بازیگری است.

پیروزفر، بازیگری است برخاسته از تئاتر و در این نمایش نیز آگاهی‌های درست خود را از شناخت صحنه و امکانات تئاتری به‌خوبی نمایانگر می‌کند. او از آن دسته معدود بازیگران ذوالفنونی است که در تئاتر و تصویر هر دو خوبند و با وجود حضور مداوم و طولانی‌مدتش در تلویزیون و سینما با بازی و کارگردانی در تئاترهایی نظیر همین «ماتریوشکا» و نمایش‌های دیگری همچون «هنر»، «گلن‌گری گلن راس»، «سنگ‌ها در جیب‌هایش» و «بر پهنه دریا» ثابت کرد که همچنان بر ظرایف هنر خاستگاهش؛ تئاتر واقف است و اگرچه مدتی به صورت بیرونی به دلیل فعالیت در دیگر زمینه‌ها از آن دور افتاده بود، اما از لحاظ درونی همواره با آن همراه بوده و فنون و علومش را با مطالعه و تمرین در مخیله خود مرور و به‌روزرسانی کرده است. پیروزفر هم‌اکنون با گذر از مرز ۴۰سالگی به بازیگری پخته و باتجربه مبدل شده و هنرمندی است که اگرچه از جذابیت‌های ظاهری و فیزیکی از قبیل چهره فتوژنیک و اندام مناسب برخوردار بوده و در سینما و تلویزیون نیز جایگاه خود را دارد، اما جذابیت‌های سینما و لعبت فریب‌کار شهرت نتوانسته‌اند او را از راه به‌در کنند و به وادی رضایت و خودکامل‌پنداری بکشانند. وی موفق شده تا همواره با بازنگری در بازیگری خود از طریق مطالعه، تمرین و پویایی در مسیر دانستن، مهارت‌هایش را زنده و به‌روز نگاه دارد و در راستای فعالیت‌های هنری‌اش به‌درستی به کار گیرد. وجود امثال او برای تئاتر و سینمای ما موهبتی است و لازم است چنین هنرمندان سالم و بی‌حاشیه‌ای را عزیز داریم و وجودشان را برای عرصه‌های هنری‌مان مغتنم بدانیم.

درباره اپرای عروسکی «خیام» و بهروز غریب‌پور

خطر خیام‌شدن

ابراهیم پشت‌کوهی
نویسنده و کارگردان تئاتر

کاری را که بهروز غریب‌پور در اپراهایش انجام می‌دهد، می‌توان هم‌سنگ کتاب کوچه شاملو دید، چراکه او به‌تنهایی مفاخر ایرانی را برای نسل بی‌سن امروز و مردم حال و آینده سرزمینش ترجمه تازه و تکثیر بی‌اندازه می‌کند؛ کاری که یک بنیاد، یک دستگاه عریض و طویل باید انجام بدهد! اگر امروز ما اپرای عروسکی داریم، تنها به یمن کوشش و جهد بسیار اوست که داریم. غریب‌پور دو کار بزرگ را با هم انجام می‌دهد؛ اپرا و به‌روزکردن حضور شاعران بزرگ ملی ما در زندگی مردم این عصر اما مهم‌تر این است که همه اینها در مقیاس جهانی حرف برای گفتن دارد. اپراهای غریب‌پور هم‌سنگ بزرگ‌ترین آثار این شاخه در تئاتر معاصر است.

اماخیام

نمایش خیام با حمله هواپیماهای جنگی در تاریکی و حضور آنها بر پرده و دیوار بسته شروع می‌شود. پرده باز می‌شود و در دل جنگ و ویرانی جنگ جهانی دوم سربازان اشعار او را می‌خوانند تا کمی تسکین بیابند و امید به زندگی در آنها زنده بماند. اسقف‌ها و فیتز جرالد مترجم اشعار او را به باد انتقاد گرفته‌اند و خیام در این صحنه حضور می‌یابد. بهروز غریب‌پور با انتخاب صحنه جنگ در اروپا در افتتاحیه نمایش به ما می‌گوید خیام فرازمانی و مکانی است، او از معاصرترین چهره‌های ایرانی است که در هر دوره به‌روز می‌شود. آنچه به‌زیبایی در نمایش خیام دیده می‌شود، لایه‌های مختلف شخصیت خیام است. برخلاف تصور عموم در ایران (حتی ترجمه جرالد هم بیشتر به جنبه‌های ظاهری اشعار او پرداخته) که خیام را شاعری شراب‌خواره می‌دانند. بهروز غریب‌پور سعی می‌کند شمایل چندبعدی و واقعی این فیلسوفِ ریاضی‌دانِ ستاره‌شناسِ پزشکِ متفکر و شاعر را نشان بدهد. به قول هگل «انسان شبِ جهان است». او انسان را به سطح تاریکی تشبیه می‌کند که بی‌شمار امکان را در وجود خود حمل می‌کند. خیام امکان بسیار است که بهروز غریب‌پور سعی می‌کند با گروه خلاق و بسیار منظمش آن را به تصویر بکشد. غریب‌پور با پرهیز از گفتن یک قصه کلاسیک و پرتعلیق سعی کرده از دل خرده‌روایت‌ها، زمانه و مردمان عصر خیام را به ما نشان بدهد که الحق چه به روزگار امروز ما شبیه‌اند. از صحنه‌های درخشان نمایش می‌توان به صحنه قلعه الموت و روایت حسن صباح، کارگاه آهنگری و دیدار خیام عشق و خیام عقل اشاره کرد. در اولی نشان داده می‌شود قرائت متحجرانه از دین چه آفاتی رقم می‌زند، حتی اگر نیت خیر و خوبی باشد. در دومی نشان داده می‌شود هنوز در این سرزمین هستند مردانی از تبار کاوه اما امروزه روز به جای ساختن شمشیر و جنگ‌افروزی، به کار ساختن ابزار رصد و ستاره‌شناسی و ترویج علم برآمده‌اند و سومی تقابل خیام عقل و عشق است که جدال همیشگی بشر است و خیام از این جنگ سربلند بیرون می‌آید.

خطرخیام‌شدن

دولتمردان از خیام بسیار می‌ترسیده‌اند، چراکه او نه آن‌قدر زندگی را سخت می‌گیرد که اسیر تزویر و سالوس شود و نه آن‌قدر سرسری و بی‌مقدار که عمر در نیستی به سر بکند. تقویم جلالی فقط یک نمونه از شاهکارهای این مرد بزرگ است؛ انسانی که به داشته‌های خود متکی است، نیازی به هیچ قدرتی و صاحب‌منصبی ندارد و خیام‌ها به‌همین‌دلیل خار چشم حکام‌اند. غریب‌پور از خطر خیام‌شدن حرف می‌زند؛ خطری بسیار دلنشین که با آن بشر به انسان تبدیل می‌شود و بی‌آن انسان با شیء بی‌اهمیت برابر است. در کنار تمام مفاهیم ارزشمند، بحث زمان در آثار و اشعار خیام بسیار مطرح است. هایدگر زمان را به سه مرحله تقسیم می‌کند؛ زمان روزمره، زمان طبیعی و زمان جهانی. خیام زمان روزمره‌اش را با تفکر به هستی و نیستی و اینکه هیچ‌چیز جز انسان اصالت ندارد، در زمان طبیعی طی کرد و این عمیق‌بودن، او را در زمان جهانی جاری و ساری کرد. در کنار مفاهیم درخشان این اثر، طراحی صحنه و تعویض صحنه حیرت‌انگیز و خیره‌کننده است، طراحی لباس باورپذیر و پیش‌برنده است.

پیشنهاد: اما این نمایش یک غافلگیری کامل دارد که مایلم از آن تعریف و تمجید بکنم و آن اسب‌ها و عروسک‌گردان آن است که به‌قدری زیبا و دلنشین است که تماشاگر وسوسه می‌شود فقط یک بار دیگر این نمایش را به خاطر حرکات اسب‌هایش تماشا کند.

صحنه

کمدی «شوایک، سرباز ساده‌دل» در تالار وحدت

گروه هنر: حمیدرضا نعیمی در تازه‌ترین اثر خود قصد دارد «شوایک، سرباز ساده‌دل» را مهرماه در تالار وحدت روی صحنه ببرد. این اثر، اقتباسی آزاد از رمانی به همین نام، اثر یاروسلاو هاشک است که روایتگر مرد سگ‌چرانی است که به جنگ جهانی اول دعوت می‌شود. او که قبلا به‌خاطر سفاهت از سربازی معاف شده، تصمیم می‌گیرد از وقوع جنگ جلوگیری کند. در این نمایش در کنار حمیدرضا نعیمی به‌عنوان نویسنده و کارگردان، رضا مهدیزاده (طراح صحنه)، ادنا زینلیان (طراح لباس)، ماریا حاجیها (طراح گریم)، رضا حیدری (طراح نور)، علیرضا عبدالکریمی (موسیقی) و نورالدین حیدری‌ماهر (مجری طرح) حضور دارند.

«اندر حکایت شمشک» در خانه نمایش

گروه هنر: نمایش «اندر حکایت شمشک»، به کارگردانی داوود اسداللهی، به مدت ۲۰ شب در خانه نمایش روی صحنه رفته است. در این نمایش داوود معینی‌کیا، مهدی رحیمی‌سده، اکبر داودی، امین نیک‌پنجه، سودابه گودرزی و داوود اسداللهی به ایفای نقش می‌پردازند، همچنین فرشید جوادی، علیرضا اسداللهی، شروین رشایی، زینب میری، آزیتا ابریشمی‌موحد، مهتاب آدینه، صدف کشوری و زهرا ایلخانی به‌عنوان گروه حرکت حضور دارند.

از دیگر عوامل گروه می‌توان به طراح صحنه و لباس: رویا مظفری و نوشین ویسی، دستیار کارگردان: المیرا شکوهی، منشی صحنه: یگانه نظری، طراح پوستر و بروشور: یاسین مقدمی‌نژاد، مشاور رسانه: امین کرد، مدیر اجرا: امیررضا هرمزی، روابط‌عمومی: بهار راد، عکاس: افرا شهباززاده و هانیه مقصودلو و تبلیغات: گروه دیده‌بان هنر اشاره کرد. نمایش «اندر حکایت شمشک» از ۱۴ شهریور الی ۴ مهرماه، ساعت ۱۸:۳۰ در خانه نمایش روی صحنه است. علاقه‌مندان به تماشای آثار نمایشی خانه نمایش می‌توانند به نشانی میدان فردوسی، بعد از خیابان ایرانشهر، خیابان شهید موسوی، کوچه محمدآقا، پلاک ۳۴ مراجعه کنند.

محراب دوباره با «برج‌های خاموش»

گروه هنر: نمایش «برج‌های خاموش»، به نوشته و کارگردانی زهرا شایان‌فر از پنجشنبه، ۱۶ شهریور، به تالار محراب بازگشت.

نمایش «برج‌های خاموش» با نویسندگی و کارگردانی زهرا شایان‌فر که از ۲۲ مردادماه دوره اجرای نخست خود را در سالن اصلی تئاتر محراب آغاز کرده بود و از هشتم الی ۱۴ شهریورماه به دلیل برگزاری هجدهمین جشنواره نمایش‌های آیینی‌وسنتی در این مجموعه روی صحنه نرفته بود، از پنجشنبه، ۱۶ شهریور، به این مجموعه بازگشت و تا پایان شهریورماه به اجراهای خود ادامه می‌دهد. نمایش «برج‌های خاموش» هرروز به‌غیر از شنبه‌ها، ساعت ۱۹:۳۰ اجرا می‌شود.

تماشاخانه

در چرایی اجرای نمایش «سهروردی»

پرسشی که هراسانم نکرد

شکرخدا گودرزی
نویسنده و کارگردان

از زمانی که دریافتم وجه سیادت‌طلبی نهفته در آثار برخی غربیان مدعی است که هیچ فرهنگ و تمدنی جز تمدن غربی، زنده نیست و لیاقت آن را ندارد که آدمی به آن وابسته باشد و در آن به‌سر برد، به این فکر افتادم که با این تمدن دیرپا، با این‌همه نام‌های بلند؛ از حکیم و دانشمند و فیلسوف و شاعر گرفته تا مردمی که انواع یورش‌ها را صبورانه تحمل کردند و در آخر با اندیشه و فرهنگ مدارا، توانستند فرهنگ مهاجم را مقهور درایت و باورمندی خود کنند، زمان آن فرارسیده که ما هم به جهان، نگاه دیگری بیندازیم. خودمان را باور کنیم و مهم‌ترین راه برای رسیدن به این خودباوری، بازآفرینی یا به عبارتی بازخوانی داشته‌هایمان است. این چیزی بود که سال‌ها پیش از اینها اوژن یونسکو، بزرگ‌ترین نمایش‌نامه‌نویس قرن بیستم، در همین تالار مولوی در خیابان ۱۶ آذر به اهالی تئاتر ایران گفت: شما که حافظ و مولانا و سعدی و فردوسی دارید، چرا احساس گم‌گشتگی می‌کنید؟!

بنابراین، دیگر طرح این سؤال که ما در کجای این ادعای غرب قرار گرفته‌ایم، هراسانم نکرد! بلکه موجب شد منِ کمترین هم، عزم جزم کنم و در عرصه هنر، گوشه‌ای از این کوشش سخت و طاقت‌فرسای عارفان، اندیشمندان و نام‌های بلند این سرزمین را در سپهر اسطوره و تاریخ، دست‌مایه تولید آثاری قرار دهم که در برابر این ادعای استعماری، این قیاس نادرست و تقسیم غیرمنصفانه جهان به پیشرفته و عقب‌افتاده را به چالش بکشم. در مسیر پرمرارت و کاهش جان، پیش از این نمایش‌نامه‌های: «بهرام چوبینه»، «خواجه‌نظام‌الملک» و «روز سیاووش» را نوشتم و اکنون «راه مهر راز سپهر» (نگاهی به داستان رستم و اسفندیار)، «فرزند یک خنیاگرم» (نگاهی به داستان شغاد در شاهنامه حکیم طوس) و آخرین اثر، در این مسیر نوشتاری، نمایش‌نامه پیش‌رو «سیمرغ و سهرورد» است. از جمله نام‌های بلند سرزمینم که از سرآمدان حکمت و فلسفه اسلامی و چهره‌ای برجسته در حکمت و عرفان ایرانی و از اختران آسمان عشق و جذبه و شور و همچنین از پیشگامان عرصه تفکر فلسفی در جهان است و مشرب او به‌نام حکمه‌الاشراق از سوی هانری کربن به جهانیان شناسانده شده است، شهاب‌الدین یحیی‌بن حبش‌بن امیرک سهروردی مشهور به شیخ اشراق، شیخ مقتول، شیخ شهید، سلطان المتألهین، شهاب الملهوالدین، عالم ربانی، فیلسوف مکرم و... است. شهاب‌الدین به احتمال زیاد بین سال‌های ۵۴۹ تا ۵۵۱ (هجری) در شهر سُهرورد (گل سرخ) که در جنوب زنجان و غرب سلطانیه در ایالت جبال؛ یعنی مادکهن واقع شده بود، دیده به جهان گشود و در روز جمعه از ماه ذی‌الحجه ۵۸۷ به قتل رسید. دوران زندگی سهروردی، مقارن با حکومت صلاح‌الدین ایوبی در شامات و عثمانی از یک طرف و سلاجقه از طرف دیگر بود. هردوی این حکومت‌ها ضدشیعه و معارض هر تفکری بودند، غیر از قرائت افراطی و خشن آنها که خود را منتسب به یک مذهب از اهل سنت می‌دانستند؛ یکی به ظاهر سنت خلیفه را ادامه می‌داد و شافعی بود و دیگری با قرائت قبیله‌ای اتراک، حنفی! بود. در این دوران است که عارفان و اندیشمندان ایرانی را به ترفندها و بهانه‌های گوناگون از سر راه برمی‌داشتند. همان‌گونه که پیش از سهروردی، عین‌القضات را ناجوانمردانه به شهادت رساندند و چند سال پس از سهروردی عمادالدین نسیمی را زنده‌زنده پوست کندند... .

آثار سهروردی عبارت‌اند از: آثار فلسفی (حکمت‌الاشراق و...)، آثار عرفانی (عقل سرخ، آواز پر جبرئیل و...)، آثار شرحی (شرحی بر اشارات و تنبیهات ابن‌سینا، شرحی بر چند سوره قرآن کریم و...)، دعاها و مناجات‌ها (الواردات و التقدیسات و...) حکمت یونان باستان، حکمت ایران باستان و... . سهروردی آنچه از حکمت هرمسی آموخته بود و هرآنچه از حکمت ایران باستان می‌دانست، با ادراک عارفانه خود از اسلام به شکلی اندیشمندانه و شاید هنرمندانه، با مدد از عشق و جذبه و مستی و شوریدگی، در دریافتی کشف و شهودی در حکمه‌الاشراق، متجلی کرد. اهمیت کار سهروردی تلفیق عشق و خرد برای ادراک و احساس حقیقت بود. به همین دلیل، سهروردی تأثیر زیادی بر حکما و اندیشمندان پس از خود داشته و این تأثیر تا به امروز نزد اهل اندیشه و حکمت ایرانی وجود دارد.

پلاتو

«پایان بازی» در سنگلج

گروه هنر: نمایش «پایان بازی»، بر اساس نمایش‌نامه «رومولوس کبیر»، با کارگردانی افشین زمانی از روز یکشنبه، ۱۹ شهریور، در تماشاخانه سنگلج روی صحنه رفت. در خلاصه داستان این نمایش آمده است: آخرین روز حکومت پادشاهی را می‌بینید که مشتاقانه در انتظار سقوط کشورش است. افشین زمانی بعد از کسب تندیس بهترین کارگردانی جشنواره بین‌المللی فجر به‌خاطر نمایش «خاطرات هنرپیشه نقش دوم» و بعد از اجرای موفق «آندورا» در تماشاخانه انتظامی، نمایش «پایان بازی» را برای اجرا در تماشاخانه سنگلج آماده کرده است. در این نمایش بازیگرانی چون محمدرضا خادمی، میرنادر مظلومی، سهیل محزون، مونا کرمی، فرانک جلیلی، شیرین صفایی، بیانا محمودی، وحید کلیایی، محمد شهبازطهرانی، فرزاد آیتی، علی قربانخانی، سیدمحمد سعیدی، مهیار قزل‌سوفلو، آرین فرزانه، سیدعلی موسوی، بهزاد بختیاری و نریمان عابدی ایفای نقش می‌کنند. برخی از دیگر عوامل نمایش «پایان بازی» عبارتند از: مشاور کارگردان: محمدرضا خادمی/ دستیار کارگردان: مهلا مرادخانی/ طراح لباس و صحنه: افشین زمانی/ طراح پوستر و بروشور: سینا نورایی/ طراح نور: امیر ترحمی و طراح گریم: کامبیز مؤمن‌خانی. نمایش «پایان بازی»، با کارگردانی افشین زمانی از روز یکشنبه، ۱۹ شهریور، در ساعت ۱۸:۳۰ در تماشاخانه سنگلج روی صحنه رفت.